

عادل شمرده شده فقط بوسیله‌ی ایمان

درس ۳: بیانه‌ی نود و پنج ماده‌ای

دکتر آر. سی. اسپرول

ما به بحران‌هایی که مارتین لوتر داشت نگاه کردیم، همونطور که گفتم، به صورت دوره‌ای، هر پنج سال یکبار بود، ۱۵۰۵، ۱۵۱۰. امروز صبح می‌خوایم به ۱۵۱۵ بپردازیم. من به سراغ ۱۵۲۰ نمی‌روم، این سالی بود که توسط حکم پاپی "اکس‌جورج دومینی" تکفیر شد، یا بحران بزرگش در ۱۵۲۵ بود که در "کاترینا وان بورا" شرکت کرد، اما این یک داستان دیگه، برای یک زمان دیگه هست.

اما به نظرم بزرگترین بحران لوتر که کل زندگیش رو شکل داد و واقعاً انگیزه‌ی محرکی برای کل نهضت اصلاحات بود چیزیه که در ۱۵۱۵ تجربه کرد. در ۱۵۰۷، یادموئه که او در ارفورت به عنوان کشیش انتخاب شد. در ۱۵۱۰ به روم رفت، اما در مدتی که در ارفورت بود، الهیات و دروس کتاب مقدسی رو برای درجه‌ی دکتراش می‌خوند. در ۱۵۱۰، فردریک، از رأی دهندگان ساکسونی، دانشگاه جدیدی رو در ویتنبرگ آغاز کرد و سعی می‌کرد در مراحل اولیه‌اش، هیئت علمی برجسته‌ای رو گردآوری کنه.

پس لوتر رو برای چند سال تدریس، از ارفورت به امانت گرفت و فیلیپ ملانکتون رو هم به عنوان عضوی از این هیئت علمی آورد و کارل استات و جونز و چند نفر دیگه رو. اما به هرحال، لوتر به مدت دو سال تدریس کرد و بعد به ارفورت برگشت. او دوباره به ویتنبرگ برگشت و برای مدت طولانی درباره‌ی مزامیر تدریس کرد.

بعد از تکمیل این کار، در ۱۵۱۵، تدریسش رو درباره‌ی رومیان شروع کرد. حالا من از سال ۱۵۱۵ استفاده می‌کنم، بحث‌های مختلفی در این مورد هست. بعضی میگن در اوایل ۱۵۱۲ بود، بعضی میگن در اواخر ۱۵۱۹ بود. اکثر محققان میگن بین ۱۵۱۴ و ۱۵۱۵ بود. به خاطر چرخه‌ی بحران پنج ساله‌ام، می‌خوام تاریخ ۱۵۱۵ رو در نظر بگیرم.

اما به هرحال، وقتی او تدریسش رو درباره‌ی رومیان آماده می‌کرد، مقاله‌ای از سنت آگوستین درباره‌ی این نامه و روح خوند، که اساساً تفصیر رومیان نبود، بلکه به مسائل دیگه می‌پرداخت. اما در این مقاله‌ی خاص، آگوستین ضمیمه‌ی کوتاهی رو مطرح کرد که در اون آیه‌ای از باب اول رومیان، یعنی رومیان ۱:۱۷ رو بازگو کرد.

در رومیان ۱:۱۶، پولس با اعلانش درباره‌ی عار نداشتن از انجیل مسیح و غیره شروع کرد و در ادامه گفت: "در آن"، یعنی در انجیل، "عدالت خدا مکشوف می‌شود، از ایمان تا ایمان، چنان که مکتوب است که عادل به ایمان زیست خواهد نمود". حالا لوتر در ابتدا نظرش رو گفته بود که در سراسر دوران کاریش به شدت با کل ایده‌ی عدالت خدا در کشمکش بود.

چیزی که بیش از همه ازش می‌ترسید، عدالت خدا بود که هر بشری باید بیش از هر چیزی ازش بترسه. من به دانشجو هام هشدار دادم: "هرگز از خدا عدالتش رو نخواید، ممکنه اون رو دریافت کنید". پس لوثر از ایده‌ی عدالت خدا متنفر بود و حالا درسش رو درباره‌ی این آیه آماده می‌کرد که درباره‌ی مکاشفه‌ی عدالت یا نیکویی خدا صحبت می‌کنه و با این جمله جمع بندی می‌کنه که "عادل به‌ایمان زیست خواهد نمود." و وقتی این قسمت رو از نظر آگوستین می‌خوند، آگوستین نوشته بود که عدالت خدا که پولس درباره‌ی اون در رومیان ۱ صحبت می‌کنه، عدالتی نیست که خدا خودش باهاش عادل، بلکه عدالتی هست که خدا برای افرادی فراهم می‌کنه که عادل نیستند.

اجازه بدید اینو دوباره بگم. آگوستین می‌گفت وقتی پولس در رومیان ۱ درباره‌ی عدالت خدا می‌نویسه، درباره‌ی عدالت ذاتی خدا صحبت نمی‌کنه، عدالتی که خدا باهاش عادل. بلکه درباره‌ی نوع متفاوتی از عدالت صحبت می‌کنه، عدالتی که خدا با فیضش به کسانی عطا می‌کنه که اون رو ندارند.

اینجاست که آغاز نظریه کلی لوثر رو درباره‌ی انتساب عدالت خدا یا عدالت مسیح به‌ایماندار می‌بینیم که تحت تأثیر ایمانه. همونطور که بعداً خواهیم دید، پولس در بقیه‌ی رساله‌اش به رومیان، در مورد اون به خوبی توضیح میده، اما ایده‌ی انتساب، به این معنی نیست که ما به طور ذاتی عادل هستیم، بلکه خدا همه‌ی کسانی رو که اعتمادشون را بر مسیح قرار میدن، عادل محسوب می‌کنه، چون وقتی که اعتمادشون را بر مسیح قرار میدن، عدالت مسیح، از راه ایمان برای اونها منتقل میشه یا محسوب میشه یا منتسب میشه و بر همین اساس این موضوع بزرگترین چیزی بود که لوثر بهش پی برد.

او گفت: "وقتی من عدالتی رو که پولس در موردش در رومیان صحبت می‌کنه، درک کردم، درهای بهشت باز شد و من از اون عبور کردم." و او این رو به عنوان لحظه‌ی تبدیل شدنش، در پی درک موضوع فیض نجات بخش می‌بینه. بعد از همه‌ی عذاب‌هایی که کشید و همه راه‌های دیگه‌ای که در اون‌ها به دنبال دستیابی به صلح با خدا بود و هرگز بهش نرسید، ناگهان گفت از نو متولد شد، و حالا با خدا در صلح بود، همونطور که پولس در رومیان ۵ توضیح میده، پس حالا می‌تونید به لحاظ وجودی درک کنید که این برای لوثر چه مفهومی داشت که او رو قادر ساخت در برابر بهمن انتقادها و دشمنی‌های دنیا و کلیسا و افرادی که حتی اساساً در دانشگاه خودش بودند، بایسته.

پس او تونست به خاطر تجربه‌ی نجاتش بایسته. او نمی‌خواست اون رو با چیزی یا برای چیزی معاوضه کنه یا به مذاکره بذاره. پس گفت این درک تازه باعث شد مزامیر رو از نو به روش متفاوتی بخونه، درکش رو از مزامیر به طور کامل تغییر داد. او حالا عادل شمرده‌ی بوسیله‌ی ایمان رو عملاً در همه‌ی صفحات کتاب مقدس و سراسر عهد جدید می‌دید و حالا این قسمت‌ها نظرش رو جلب می‌کردند و درکش رو از رومیان باب ۱ و آنچه آگوستین که قبل از او درک کرده بود را، تأیید می‌کردند.

پس اینجا می‌تونیم بگیم حتی پیش از اینکه مشاجره‌ی عمومی‌ای باشه، اصلاحات یا بذره‌ای اصلاحات، در تجربه‌ی شخصی لوتر کاشته شد. اما بعد چیزی که در ۱۵۱۷ رخ داد، که معمولاً به عنوان آغاز نهضت اصلاحات در نظر می‌گیریم، کوبیده شدن بیانیه‌ی نود و پنج ماده‌ای توسط لوتر به درِ کلیسای قلعه در ویتنبرگ بود، که ریشه‌ی اون در بحث بر سر فروش بخشش نامه‌ها بود.

برای درک این، اجازه بدید دقایقی رو بهش بپردازیم. در ۱۵۱۳، شاهزاده‌ی هوهنزالرن، به نام آلبرت، در یکی از ایالات همسایه زندگی می‌کرد که "برندنبورگ" نام داشت و او ۲۳ ساله بود. یک برادر بزرگتر داشت که جاه طلبی‌های زیادی نسبت به سلسله‌ی هوهنزالرن و خانواده‌اش داشت و اون‌ها می‌خواستند قدرت و نفوذ بیشتری در سراسر آلمان داشته باشند.

در ۱۵۱۳، سه منطقه‌ای که تحت سرپرستی اسقف‌ها بود، خالی شد. اول از همه، منطقه‌ی اسقف اعظم ماگدبرگ بود، منطقه‌ی اسقفی هالبرشتات و مهمتر از همه، منطقه‌ی اسقف اعظم ماینس بود. هر کسی که اسقف ماینس بود، عملاً پاپ آلمان میشد. منظورم اینه که این بالاترین جایگاه اقتدار کلیسایی در کل کشور بود. حالا، ایده‌ای که برادرِ آلبرت پرورش داد، این بود که این مناطق اسقفی رو برای آلبرت به دست بیاره تا بتونه همزمان اسقف اعظم ماگدبرگ، اسقف هالبرشتات و اسقف اعظم ماینس بشه.

و راه به دست آوردنش این بود که این مقام‌ها رو از پاپ بخره. یادتونه، گفتم نظام پاپی در اون زمان در فاسدترین زمانش بود. شما جولیس دوم رو داشتید که یک پاپ بورژوا بود که بعدش لئو دهم اومد که لوتر رو تکفیر کرد و یک پاپ مدیچی بود. در این حین، رفتار شمعونی به طور گسترده انجام میشد.

رفتاری که به خرید و فروش مناصب مذهبی اطلاق میشد، گناهی که در عهدجدید محکوم شده، اگه یادتون باشه، شمعون جادوگر، اعمال معجزه آسای رسولان رو دید و می‌خواست روح‌القدس رو بخره، یادتونه که پطرس گفت: "زرت با تو هلاک باد." که یک راه مؤدبانه برای گفتن اینه که "تو و پولت برید به جهنم، ما این معامله رو انجام نمی‌دیم."

پس این کار، در زبان انگلیسی، شمعونی نامیده شده، چون شمعون جادوگر سعی کرد قدرت روح‌القدس رو بخره. پس عمل خرید مقام‌های کلیسایی در این زمان از تاریخ گسترش یافت و البته آلبرت سعی می‌کرد ازش بهره ببره. حالا در کنار ممنوعیت کتاب مقدسی برای خرید و فروش مناصب مذهبی، ممنوعیت کلیسایی رو هم دارید، از لحاظ قانون مصوبات در روم.

شماره‌ی یک، شما اجازه نداشتید بیش از یک منطقه‌ی اسقفی رو همزمان داشته باشید، و آلبرت سه منطقه رو می‌خواست. شماره‌ی دو، او خیلی جوان بود که به عنوان اسقف منصوب بشه، چون فقط ۲۳ سالش بود. اما چون پاپ به صحبت درباره‌ی پول علاقه‌مند بود، پس مذاکره‌ای بین نمایندگان آلبرت و خودِ آلبرت با پاپ انجام شد و

او تونست هر سه منطقه‌ی اسقفی رو پابرجا کنه، دو منطقه‌ی اسقف اعظم و یک منطقه‌ی اسقفی عادی، و بهای کُش در حدود ۲۵۰ هزار دلار بود.

حالا وقتی زمان خرید این مقام‌ها رسید، او با پاپ کمی مذاکره کرد، مثلاً در مورد منطقه‌ی اسقف اعظمی ماینس، بهایی که مطرح شد، ۱۲ هزار سکه‌ی طلا بود و علاوه بر اون، پاپ از آلبرت، ۱۲ هزار سکه‌ی دیگه می خواست و گفت: "بذار همه‌ی سکه هامون رو اینجا قطار کنیم."

او گفت: "نه، من ۷ هزار تا به تو پیشنهاد می‌کنم، یکی برای هر کدوم از هفت گناه گُشده." پاپ به تعداد هر یک از شاگردان می خواست که ۱۲ تا بود. اون‌ها نهایتاً با ۱۰ هزار به ازای ده فرمان سازش کردند. اما به هر حال، برای انجام این معامله‌ی بزرگ، آلبرت باید پول قرض می‌کرد و بانک بزرگ در اون زمان، فوگِرز در آلمان بود، پس فوگِرز این معامله رو بین آلبرت و پاپ حل و فصل کرد.

پس پول به آلبرت اعطا شد، داده شد، بعد به پاپ داده شد تا این مناطق اسقفی رو بگیرند، پس پاپ با فوگِرز موافقت کرد تا پول جمع کنه و بهای همه‌ی این مناطق اسقفی رو بپردازه. حالا برای انجام این کار، برنامه‌ی بخشش نامه‌ها توسط یوهان تِتزل شروع شد.

قرن‌ها، کلیسای کاتولیک روم، این مفهوم بخشش نامه‌ها رو داشت که کاربرتش گسترش یافت تا مردم، مدت زمانشون رو در برزخ کاهش بدن یا به یک باره از برزخ خارج بشن تا عفو عمومی داشته باشن که همه‌ی گناهانشون رو از الان و تا ابدالابد بپوشونن.

این با آیین کلیسایی توبه در ارتباط بود که کمی بعد توضیح خواهم داد. به کارهای رضایت بخشی که شخص باید انجام بده، به عبارت دیگه، به ایمان نجات بخش احیا بشه. در بین این کارهای رضایت بخش، انضباط‌های ساده و معمولی‌ای بود مثل این که بارها "پدر ما" یا "درود بر مریم" بگید، همونطور که دیدیم لوتر در سفر زیارتی به روم این کار رو انجام داد تا بخشش‌های مربوط به پلکان مقدس رو در کلیسای لاتران به دست بیاره.

خُب، حالا، این گسترش یافته بود تا صدقه دادن رو هم شامل بشه، یعنی صدقه دادن به شخص کمک می‌کنه به جایگاه فیض احیا بشه. دوباره، می‌خوام بعداً این رو توضیح بدم. اما حالا، کلیسا برای این که پول جمع کنه برای تکمیل بنای پطرس قدیس که جولپوس دوم شروع کرده بود و در نهایت پول کم آوردند و بعد علف‌های هرز در پی ساختمان رشد کردند، و حالا لئو دهم می‌خواست این پروژه‌ی بزرگ رو تموم کنه، پس توزیع بخشش نامه‌ها رو برای فروش تصویب کرد. حالا، ایده این بود که شخص برای این که صدقه بده و این به حساب کار رضایت بخش گذاشته بشه، باید صادقانه و از ته دل هدیه بده. کلیسا از هر ایده‌ای درباره‌ی تصور احمقانه برای خرید نجات احتراز کرد. به نوعی، نجات برای فروش نیست، اما بخشش نامه‌ها برای فروش هستن، اگه با دل راست باشه و الی آخر. پس با توافق بین آلبرت، منظورم بین آلبرت، پاپ و بانکداران فوگِرزه، ما این کل داستان این بخشش نامه‌ها

رو داریم، این اعطای بخشش‌نامه خاص، که از طرف روم به تِتزل مأموریت دادند که به مناطق آلمان بره و حکم پاپی رو بیاره که این برنامه‌ی بخشش‌نامه جدید رو اعلام می‌کرد.

پس، تِتزل یک فروشنده‌ی بزرگ بود. خیلی موشکاف نبود، اما خیلی موفق بود و فروش بخشش‌نامه‌ها از هفته‌ها پیش از ورود نماینده‌های پاپ به شهر یا روستایی خاص، پُر از شکوه و جلال انجام میشد، پیام آوری فرستاده میشد و می‌گفت: "ماه دیگه در فلان روز، نماینده‌ی پاپ اینجا خواهد بود و اگه صدقه‌ی مورد نیاز رو بدید، این بخشش‌نامه‌ها در دسترس شما خواهد بود."

اونها حتی یک ترازو داشتند که بدونند هر بخشش‌نامه برای یک نجیب‌زاده، در مقایسه با یک دهاتی، چه بهایی داره، و هر شخص بر اساس تجارتش، سطح متفاوتی داشت.

اما به هر حال، اونها پیغام رو پیشاپیش می‌فرستادند. بعد وقتی اون روز فرا می‌رسید، این صف مقدس و بزرگ افراد به راه می‌افتاد که حکم و سند پاپی، روی متکایی که با طلا گلدوزی شده یا متکای مخملی حمل میشد و مثل این بود که یک سیرک به شهر میاد. و همه‌ی مردم به طرف میدان شهر می‌رفتند و در صف می‌ایستادند و پولشون رو پرداخت می‌کردند تا برای خویشاوندان و غیره، بخشش‌نامه‌ها رو دریافت کنند. ما نمی‌دونیم که این حقیقه یا افسانه، اونجا تِتزل از این شعار استفاده می‌کرد: "هر بار که یک گیلدر در دیگ به صدا درمید، یک جان از برزخ بیرون میاد."

این ایده رو می‌رسوند که اگه بخشش‌نامه بخرید، آزادانه به خونه میرید. این در طرف دیگه‌ی مرزی که لوتر در اون ساکن بود، اتفاق می‌افتاد، اما این خیلی معروف بود و مردم به خاطرش خیلی هیجان زده بودند، طوری که مردم از جماعت لوتر از مرز عبور می‌کردند تا از فروش بخشش‌نامه‌ها توسط تِتزل بهره‌مند بشند و با سند بخشش به ویتنبرگ برمی‌گشتند و اون رو جلوی صورت دوستانشون تگون می‌دادند و می‌گفتند: "بین، همه‌ی گناهان من بخشیده شد." و حالا لوتر به عنوان کشیش شوکه شده بود، چون می‌دونست بعضی از این افراد، افرادی رذل و کافرانی کاملاً دنیوی بودند که این اسناد بخشش رو بالا می‌گرفتند.

به همین خاطر، با نگرانی‌ای که به عنوان یه شبان داشت می‌خواست درباره‌ی این موضوع با اعضای دیگه‌ی هیئت علمی در دانشگاه ویتنبرگ صحبت کنه. حالا برای انجام مباحثه‌ی آکادمیک، باید رساله‌ای ارسال بشه تا در گردهمایی افراد عالم مورد بحث قرار بگیره، نه با فرضیات عمومی. برای همین لوتر اونها رو به لاتین نوشت. او بیانیه‌ی ۹۵ ماده‌ای را نوشت و به در کلیسای ویتنبرگ چسبوند و از بقیه‌ی هیئت علمی دعوت کرد که درباره‌ی بخشش‌نامه‌ها و کل نظامی که در اون دخیل بود، گفتگو کنند.

خُب، بعضی از دانشجوهای مبتکر، اونها رو دیدند و شگفت زده شدند. بدون آگاهی یا اجازه‌ی لوتر، موارد اون بیانیه را از زبان لاتین به آلمانی ترجمه کردند و به خاطر اختراع جدید نشریات گوتنبرگ، تونستند این بیانیه رو تکثیر

کنند و در عرض ۱۴ روز، دو هفته، این اسناد و موارد بیانیه در هر روستا، شهر و دهکده‌ای که در آلمان بود به سرعت پخش شده بود.

و مردم می‌گن این زمانی بود که همه‌ی اینها شروع شد. کارل بارت با تفکر در این مورد گفت: "لوتر قصد نداشت این رو یک مسأله‌ی بزرگ و عمومی بسازه. او صرفاً می‌خواست با همکارانش صحبت کنه"، اما استعاره‌ای که بارت به کار برد، این بود که گفت: "این مثل مرد کوری بود که از پله‌های برج ناقوس بالا می‌رفت و تعادلش رو از دست داد و در تاریکی دستش رو دراز کرد و به اولین چیزی که به دستش رسید، چسبید، و اون طناب ناقوس کلیسا بود." یک‌دفعه، ناقوس کلیسا به صدا دراومد و همه‌ی مردم شهر رو بیدار کرد و این نتیجه‌ی این بیانیه بود.

پس نه تنها آلمان تحریک شد، بلکه این کلام درباره‌ی این بیانیه، به سرعت به تِزِل و آلبرت رسید، و آلبرت و تِزِل، هر دو، رویداد ۹۵ بیانیه رو به لئو دهم در روم گزارش دادند و او مثل یک راهب مست در آلمان، اون رو از خودش دور کرد، کی اهمیت میده، یا چنین چیزی، اما این موضوع شدت گرفت، تا این که بالاخره لوتر رو در ۱۵۲۱ به این مجلس شورای امپراطوری در وُرمز بردند، و ازش خواستند حرفش رو پس بگیره و او گفت:

"شما از من می‌خواید حرفم رو پس بگیرم، از من می‌خواید به "نان کورنوتوم"، بدون شاخ، جواب بدم. من نمی‌تونم حرفم رو پس بگیرم، مگر این که به وسیله‌ی کتاب مقدس یا دلیل قابل مشاهده قانع بشم. من نمی‌تونم حرفم رو پس بگیرم، چون وجدانم اسیر کلام خدا شده و عمل کردن برخلاف وجدانم، درست و اطمینان بخش نیست. من اینجا می‌ایستم، کار دیگه‌ای نمی‌تونم بکنم. خدایا به من کمک کن." و ادامه همونطور که می‌گیم، تاریخیه.

حالا، در جلسه‌ی بعدی مون می‌خوام به پیشینه‌ی کل نظام دیدگاه کاتولیک روم درباره‌ی عادل شمردگی بپردازیم، تا درک کنیم که این چطور به بحثی جدی در مقابل بخشش نامه‌ها رسید و به نظرم بهترین راه برای درک آموزه‌ی پروتستان یا اصلاح‌یافته درباره‌ی عادل شمردگی، درک اون به لحاظ تاریخیه در تضاد اون با پیشینه‌ی دیدگاه کاتولیک روم. پس اگه خدا بخواد، دفعه‌ی دیگه این کار رو خواهیم کرد.